

### متن پرسش

سلام استاد گرامی، شرمنده شما هستم که وقت عزیزتان را می گیرم. امیدوارم خداوند در این زمان که ما را از برکات ظهور امام برحقش محروم کرده بر توفیقات استادانی چون شما بیافزاید که پشت ما جوانان بی کس و تنها را خالی نمی کنید. استاد مادری دارم از سادات طباطبایی است و متاسفانه به خاطر مشقات فراوانی که در زندگی متحمل شده دچار بیماری روحی شده. به طوری که دیگر آنگونه که باید و شاید حواسش به کارهایش نیست. مثلا وقتی برای درمان و معالجه نزد پزشک میبریمش در ملا عام داد و بیداد می کند و یک حرف را صدبار تکرار می کند. در خانه هرچه به او می گوئیم نمیخواهیم ظرف بشویی و ... بلند میشود و آب را باز کرده گل آشپزخانه را به گند می کشد و ظرف را یعنی می شوید و... البته بنده خدا تقریبا همین دو سه مدل اذیت را دارد اما به حدی من ناراحت می شوم که حد و حساب ندارد. به خودم مدام می گویم فلانی هدف از آمدن تو به این دنیا این نبوده که در خانه مرتب زندگی کنی و ... بلکه هدف این بوده که مادرت رو بداری و به نیکی تحمل کنی... اما استاد گاهی ناراحت می شوم و جلوی مادرم به خودم غر میزنم و از خدا مرگم را از دست مادرم میخوام... استاد خداوکیلی شما بودید چه می کردید؟ من چه باید بکنم چه ذکری بخوانم که حلم و صبرم بالا رود و چیزی به مادرم بگم. باتوجه به اینکه این بنده خدا از ذریه رسول الله است و زن مظلومی است و جالب اینکه هرکس چیزی بهش میگه بلایی سر طرف می یاد؟

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: پس از پیگیری درمان او، حوصله و صبر خود را به میان آورید و از این طریق راه بهشت را به سوی خود بگشایید. اشکال ندارد به روش‌های معقول او را کنترل کنید ولی بی‌حرمتی نکنید. موفق باشید